



هنر: مقوم فرهنگ
فرهنگ: موجد و هادی هنر

دکتر محمد نقی زاده

به تماشاگاه زلفش دل حافظ روزی
شد که باز آید و جاوید گرفتار بماند

درآمد

دارد. برای نمونه، برای فرهنگ بیش از یک صد و شصت تعریف در دائرةالمعارف‌های جوامع مختلف ارائه شده است.^۱ هنر نیز در طیف وسیعی از موضوعات صرفاً مادی گرفته تا مباحث و تعابیر کاملاً روحانی و معنوی تعریف شده است و افزون بر آن، محدودیت‌ها (رشته‌هایی خاص مثل هنرهای هفت‌گانه) و یا گستردگی متفاوتی (که جملگی فعالیت‌های انسانی را شامل می‌شود) برای هنر ذکر شده است.^۲ به منظور وضوح بحث و امکان مفاهیم، ذیلاً به تعاریف مورد نظر از این دو تعبیر «هنر» و «فرهنگ» اشاره می‌شود تا زمینه بحث در شناسایی ارتباط آن‌ها و معرفی تأثیر متقابلشان بر یک‌دیگر فراهم گردد.

هنر

با توجه به این‌که در مورد معنای هنر و مراتب و درجات آن در جایگاه‌های دیگری به تفصیل سخن رفته است،^۳ در این مجال به آن ویژگی‌هایی از هنر اشاره می‌شود که توسط آن‌ها بتوان به مراد اصلی بحث که تبیین رابطه آن با فرهنگ است اشاره نمود. به طور اجمال و با استناد به بسیاری تعاریف و نظریات می‌توان گفت که هنر جلوه خلاقیت انسان است. قبل از توضیح این مطلب اشاره به این نکته ضرورت دارد که متفکران بسیاری بنا به جهان‌بینی خویش علل متفاوتی را به‌عنوان منشأ هنر ذکر نموده‌اند. برای نمونه «گروه زیادی از متفکران همچون اسپنسر، شیلر، کانت، کروچه، گوپو و میننگز منشأ هنر را غریزه بازی و سرگرمی انسان می‌دانند. فروید هنر را نوعی تصعید می‌شمارد و معتقد است که انسان‌های نخستین، امیال سرکوب‌شده خود را در قالب فرآیند تصعید به صورت هنرهای گوناگون ارضا می‌کرده‌اند. داروین و پیروان او به تبع نظریات زیست‌شناسانه خویش نظریه تزیین و میل جنسی را نظریه توضیحی مناسبی برای منشأ هنر می‌دانستند. گروهی دیگر حسن زیباجویی انسان را به‌عنوان منشأ هنر ذکر می‌کنند. نظریه غریزه انتقال احساسات و حالات به دیگران نیز معتقد است، انسان که نیازمند و خواهان ارتباط با دیگران است، هنر را یکی از بهترین وسایل این ارتباط می‌داند. نظریه دیگری نیز وجود دارد که جادو را به‌عنوان اصلی‌ترین خاستگاه هنر مطرح

هنر و فرهنگ از واژه‌ها و تعابیری هستند که اگر چه از سوی اکثریت قریب به اتفاق مردم مداوم گفته یا شنیده می‌شوند، اما نه تنها تعاریف و معنای واحدی بر آن‌ها در دسترس نیست، که تعاریف مختلفی از آن‌ها قابل طرح است. علاوه بر آن برای این تعابیر، مصادیق بسیار متنوعی از موضوعات مادی و دنیوی (و حتی موارد پست) گرفته، تا نمونه‌ها و کارهای تقلیدی و تا موضوعات و مفاهیم والای معنوی ذکر می‌شود. ریشه‌های این اختلاف و تنوع را در قلمروهای مختلفی می‌توان جست‌وجو کرد که مهم‌ترین آن‌ها اختلاف جهان‌بینی ارائه‌دهندگان تعاریف فرهنگ و هنر است و مضافاً این‌که نقش مردم در تحولات و دگرگونی‌های فرهنگی و هنری (اعم از تعالی یا افول آن‌ها) موضوع بسیار مهم و شایان توجهی است که یا از آن غفلت می‌شود و یا این‌که به‌عنوان اموری کاملاً قابل کنترل مدنظر قرار می‌گیرند که هرگونه کنترل و راهبری آن‌ها ممکن انگاشته می‌شود. این در حالی است که چگونگی ایفا و تأثیر نقش مردم در تحولات فرهنگی و هنری در وهله اول به جهان‌بینی مردم و طبیعتاً دگرگونی‌های حادث در این جهان‌بینی و نگرش بستگی دارد. در جهت تبیین رابطه «هنر» و «فرهنگ» و تأثیر متقابل آن‌ها بر یک‌دیگر نوشتار حاضر با مروری اجمالی بر مراد از «هنر» و «فرهنگ» و ذکر فرآیند شکل‌گیری و مبانی نظری مربوط به این فرآیند، در نهایت به جزئیات تأثیر «هنر» و «فرهنگ» بر یک‌دیگر خواهد پرداخت.

مراد از هنر و فرهنگ

اکثر مردم در باب «فرهنگ» و «هنر» مطالب متنوعی می‌شنوند یا می‌خوانند. غالب مردم به راحتی در همه مباحث و زمینه‌ها به کرات از این واژه‌ها استفاده می‌کنند به نحوی که گویا این تعابیر از قید هر تناقض و چند بُعدی بودن و مشکل بودن و چندمعنایی آزاد هستند. از این واژه‌ها به گونه‌ای استفاده می‌شود که گویا همه مردم در مورد آن‌چه که می‌تواند به عنوان معنای «فرهنگ» یا «هنر» مطرح باشد، متفق‌القول هستند. این در حالی است که مروری اجمالی بر ادبیات موجود و همچنین فرهنگ‌های لغات، حاکی از تعدد معنایی و گستردگی مفاهیمی است که برای «فرهنگ» و «هنر» در همه فرهنگ‌ها و زبان‌ها وجود

می‌نماید.^۴ در هر حالتی (حتی اگر یک یا چندتای این نظریات پذیرفته شود) گریزی از آن نیست که هرگونه و هر مرتبه‌ای از هنر (که ذکر آن خواهد آمد) نسبتی با قدرت خلاقه انسان به عنوان عامل اصلی ایجاد هنر دارد. منتها بحثی که این‌جا مطرح می‌شود، آن است که هنر در جهت معنا بخشیدن به زندگی و فعل انسانی و در جهت تجلی کالبدی و عینی بخشیدن به باورها و تمایلات انسان است که شکل می‌گیرد. در واقع هنر می‌تواند عالم خاک را برای انسان قابل تحمل نماید. هنر می‌تواند به آرزوها و آمال انسان جامه عمل ببوشاند، هنر می‌تواند زیبایی مورد نظر انسان (معنوی یا مادی) را متجلی سازد، هنر می‌تواند زبان انسان باشد، با همه مردم و با کسانی که دوستانشان دارد و به آن‌ها عشق می‌ورزد، هنر می‌تواند پیام هنرمند را به سایر انسان‌ها در مکان‌های دیگر و زمان‌های آینده برساند، هنر ارتباط انسان را با تاریخ و گذشته خودش و سایر جوامع برقرار می‌نماید و بسیاری ویژگی‌ها و امکانات دیگر که مجال برشمردن آن‌ها نمی‌باشد. در مورد به کار بردن تعبیر خلاقیت برای عمل انسان توجه به این نکته ضرورت دارد که به دلایل عدیده‌ای از جمله نقش خلیفه‌اللهی انسان، مرتبه‌ای از خلاقیت در انسان به ودیعه نهاده شده است که در لوای آن، انسان قادر به ایجاد و معرفی نظم نو و خلق پدیده‌ها و تجلی کالبدی بخشیدن به مفاهیمی است که می‌توان از این خلاقیت به هنر تعبیر نمود. نکته دیگری که مجوز استفاده از تعبیر «خلاقیت» را برای فعل انسان، می‌دهد توجه به مباحثی است که در تعریف توحید افعالی مطرح می‌باشد. در این مورد اجمالاً می‌توان گفت که: افعال خداوند تبارک و تعالی در دو دسته اصلی قابل طبقه‌بندی هستند، دسته‌ای که خاص ذات اقدس احدیت می‌باشند مثل به وجود آوردن اشیا از عدم که این گونه افعال به صورت مفرد استفاده می‌شوند: *فَاخْلُقُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ* (یوسف: ۱۰۱)، *«كُنْ فَيَكُونُ»* (بقره: ۱۱۷) و *«وَبَدَعُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ»* (بقره: ۱۱۷). دسته دوم افعالی هستند که خداوند تبارک و تعالی مجوز انجام مراتبی از آن را به مخلوقات خویش نیز می‌دهد (مثل خلق، رحمت، حساب کردن، رزق دادن و...) با این تذکر که بهترین این نوع افعال خاص حضرت احدیت است *«أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ»* (مؤمنون: ۱۴ و صافات: ۱۲۵)، *«حَسْبُ الرَّاحِمِينَ»* (مؤمنون: ۱۰۹)، *«أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ»* (انسعام: ۶۲)، *«حَسْبُ الرَّازِقِينَ»* (مائده: ۱۱۴) و *«أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ»* (اعراف: ۱۵۱).^۵ به این ترتیب، انسان به عنوان خلیفه‌الله و موجودی که خداوند در مورد او می‌فرماید *«فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَ نَفَخْتَ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَعَمَلُو لَهُ* ساجدین: پس چون آن عنصر را معتدل بیارایم و در آن از روح خویش بدمم بر او سجده کنید» (حجر: ۲۹ و ص:

۷۲)، درجه‌ای نازل از برخی صفات خداوند و از جمله خالقیت را در خویش دارد.

نوجویی و نوآوری یکی دیگر از ویژگی‌هایی است که برای هنر و هنرمند ذکر می‌شود. در واقع به دلیل وجه خلاقیت انسان و وجه خلاقیت هنرمند، هنر نیز طبیعتاً در پی ارائه موضوعات و پدیده‌های «نو» و «جدید» است. در این‌جا تذکر نکته‌ای ضرورت دارد تا موضوع نوجویی تا حدی روشن شود. گرایش به نوجویی و نوگرایی را می‌توان با عنایت به نوع نگرش هنرمند به هستی و زندگی تفسیر و تعریف نمود. در این راه دو تفسیر قابل تأمل را می‌توان معرفی کرد که از آن‌ها به «حیات‌گرایی» و «مرگ‌گرایی» تعبیر می‌نماییم. حیات‌گرایی نشانه باور هنرمند به اصالت حیات و اصولی جاوید است که این باور مداوماً به عنوان محرک وی برای شناخت حیات، برای درک زوایای پنهان هستی، برای درک هستی و حیات مطلق و برای درک بهتر او و ارائه تفسیری جدید از اصول جاوید و لایتغیر حیات ابقای نقش می‌نماید. «مرگ‌گرایی» از جانب دیگر با باور به «پایان» بودن مرگ، اعتقاد به «در تغییر بودن» مداوم اصول و ارزش‌های زندگی، در پی ارائه «نو»هایی است که این «نو»ها عامل و سبب مرگ «کهنه»ها هستند. در این تفکر و تفسیر از زندگی تمایل هنرمند به «نوجویی» و «نوآوری» و تبلیغ و ترویج آن در حقیقت گرایش و تمایل «به مرگ» است. در واقع، در این تفکر «نوجویی» مترادف با «مرگ‌طلبی» است. به این ترتیب، اگر چه هر دو تفکر در پی ارائه پدیده‌ها و معانی جدید و به عبارتی «مرگ» پدیده‌هایی خاص و در پی معرفی و یا ایجاد پدیده‌هایی «نو» هستند، اما باید توجه داشت که دو تفکر مذکور در تفسیر و تعریف مرگ نیز (هماننا حیات) آراء متفاوتی دارند. در واقع نوع نگرش به مرگ است که «نوجویی» را نیز تعریف می‌نماید. نگرش عالمیان به مرگ را در دو نوع می‌توان خلاصه کرد: گروهی که مرگ را گذار از حالتی به حالت دیگر یا ورود به نشئه‌ای از نشئه قبلی و حتی فراتر از آن کمال یافتن می‌دانند.

بمیرید، بمیرید، در این عشق بمیرید

درین عشق چو مردید، همه روح پذیرید

بمیرید، بمیرید، وزین مرگ مترسید

کزین خاک برآیید، سماوات بگیریید

بمیرید، بمیرید، وزین نفس ببریید

که این نفس چون بندست و شما همچو اسیرید

(مولوی)

نگرش دیگر، مرگ را پایان و فرجام و مترادف با نابودی و فنا تلقی می‌نماید. بنابراین، دو نوع نگرش موصوف و به عبارتی تبعیت از آن‌ها را می‌توان به دو نوع نگرش یا دو نوع گرایش «حیات‌خواهی» و «مرگ‌طلبی»

تعبیر نمود. در گرایش حیات‌خواهی، مرگ حرکت از حالتی به حالت دیگر و مرتبه‌ای از سلسله مراتب حیات است که از مادیت صرف تا ملکوت اعلیٰ تداوم دارد. در نگرش مرگ‌طلبی، مرگ خاتمه است و پدیده‌های موجود در دو وضعیت، بدون هیچ رابطه‌ای با یکدیگر و مستقل از یکدیگر می‌باشند. به این ترتیب، «نوجویی» و «نوجویی» مطرح در نگرش حیات‌خواهی مرگ اصول و مبانی را نمی‌پذیرد، هر پدیده جدیدی را درجه‌ای متکامل‌تر از وضعیت قبلی می‌پندارد، هر مرتبه قبل از مرگ را زمینه و بستر ظهور مرتبه بعد می‌داند، هر مرتبه را فرصتی برای فراهم آوردن امکان تحصیل مدارج مناسب در مرتبه بعد تلقی می‌کند (به مصداق: الدنيا مزرعه الاخره) و بدون طی مراتب مادون (و مرگ) امکان وصول به مدارج عالی میسر نیست. در حقیقت در نگرش «حیات‌خواهی»، «مرگ کهنه‌ها» و پدیدآمدن و خلق «نوها» تفسیر و دریافتی نو از اصولی را معرفی می‌نماید که حیاتی جاودانه دارند.

از مرگ چرا ترسم کو آب حیات آمد
و ز طعنه چرا ترسم چون او سپرم آمد

(مولوی)

اما «نوجوهی» و «نوجویی» مطرح در نگرش مرگ‌طلبی، در پدید آوردن «نو»ها، مرگ اصول و «وجود»ها را خواستار است.

در نتیجه، این‌که هنر (یا پدیده نویی که هنرمند پدید می‌آورد) می‌تواند مفسر و تعریف‌کننده «حیات» یا «مرگ» باشد. اگر اصول را ثابت و روش و تفسیر را به سمت کمال معرفی کند، می‌بگد حیات است و اگر اصولی نو را معرفی کرده و مرگ اصول بنیادین و معارف قبلی را ترویج کند، مبتنی بر مرگ خواهد بود. نوجویی و نوگرایی هنرمند حیات‌گرا عامل ایجاد و رشد امید و حرکت و شور زندگی در جامعه است. او با ارائه تفسیری نوین و متعالی از زندگی و با کشف زوایای ناشناخته حیات، حیات معنوی جامعه را تضمین می‌کند. این در حالی است که نوگرایی هنرمند مرگ‌گرا عامل ترویج پوچی و یأس و بی‌معنایی برای زندگی است. آثاری از این دست نه تنها بی‌معنایی و ابتر بودن زندگی را به انسان القا می‌نمایند که به تبع آن گرایش به اصول و ارزش‌های اخلاقی را نیز تضعیف می‌کنند. به این ترتیب، گسترش هر یک از این سبک‌های هنری عامل رواج فرهنگی ویژه در جامعه‌اند؛ یکی فرهنگ اتصال به حیات جاوید و آرمان‌گرایی و انسانیت و



خانه پرو جردی
کاشان

فرهنگ

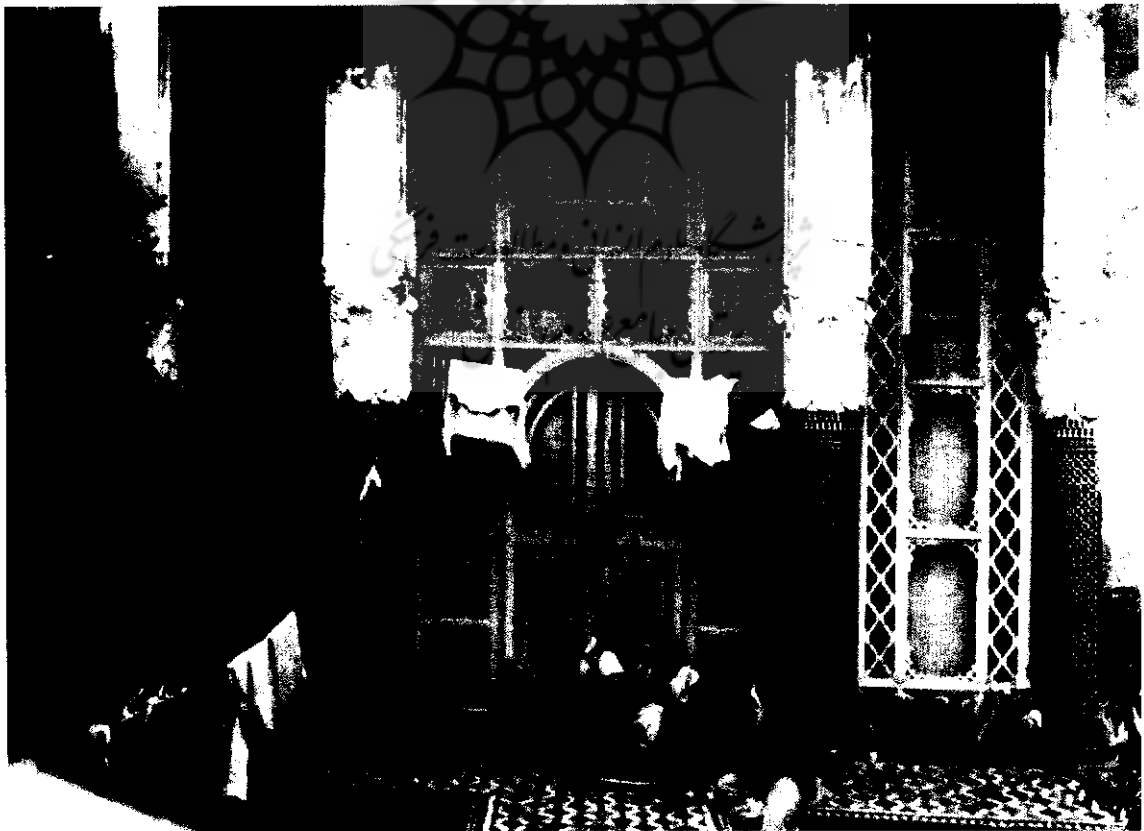
فرهنگ نیز همانند هنر واجد مراتب و معانی و درجاتی است که متضمن هنجارها، آداب، سنن، ذهنیت و الگوها، روش زیست، نوع نگرش، جهان‌بینی، قواعد ارتباطات انسانی، تبیین‌کننده نگرش و ارتباطات انسان با محیط (اعم از طبیعی و انسان‌ساخته) و به عبارت ساده فضا و بستر حیات و حرکت و فعالیت جامعه می‌باشد که انواع آن نزد افراد و جوامع مختلف ارزشمند یا فاقد ارزش می‌باشند. در واقع فرهنگ فضای زیستن و فعالیت و مبین ارتباطات انسان با جهان خارج است و به این ترتیب، در معنای فرهنگ می‌توان گفت که فرهنگ تنها به معنای شیوه زیستن نیست، بلکه فرهنگ معنای زندگی است. اگر فعالیت‌های انسانی و فراورده‌های عینی انسان کالبد زندگی و تجلیات عینی و محسوس آن باشند، فرهنگ جان زندگی خواهد بود. فرهنگ با هدایت و جهت دادن فعالیت‌های انسان به مثابه بستر و فضا و معنای زندگی ایفای نقش می‌نماید. حال اگر این فضا، فضایی معنوی باشد تجلیات کالبدی زندگی نیز معنایی معنوی خواهند داشت و بالعکس، فضای مادی و کمی فرهنگ، تجلیات کالبدی و معنای زندگی را نیز دنیا زده و مادی خواهد نمود.

عدالت و امید و تعاون و ریشه‌دار بودن و وحدت حیات را تبلیغ می‌کند و دیگری تفکر نیهیلیستی و گرایش‌های پوچی و بیهودگی و منیت و مرگ و نیستی و اتفاقی بودن و بی‌هدفی زندگی و فردگرایی افراطی را رواج می‌دهد. یکی از شیوه‌ها و تفکراتی که در ترغیب هنرمندان به نوآوری و اصالت دادن به نوآوری (به صورت مطلق) مطرح می‌باشد، بی‌توجهی و یا حتی مقابله با اسلوب و مکاتب و شیوه‌ها و الگوهای است که در میان جامعه باب می‌باشند. این تفکر، نوآوری را به صورت مطلق تبلیغ نموده و به عبارتی نفی گذشته و تاریخ و ارزش‌ها و سنن موجود و جای را به عنوان اصل و ارزش هنرمندانه تلقی می‌نماید. این در حالی است که بدیهی‌ترین آسیب‌های فرهنگی و اجتماعی ناشی از چنین تفکری، گسست فرهنگی و تاریخی انسان، رشد احساس بی‌ریشگی و غربت انسان، محروم نمودن انسان از تجارب باارزش گذشته، نفی اصول و ارزش‌های جاودان الهی و انسانی و در نتیجه بحران هویت و از خودبیگانگی انسان‌ها به همراه تفرق جوامع بشری است.

چه دانی تو خراباتی که هست از شش جهت بیرون؟
خرابات قدیمست آن و تو، نوآمده اکنون

(مولوی)

فلس



در هر یک از این حالات دوگانه، فرهنگ است که به زندگی و جزئیات آن معنا می‌بخشد و نوع رضایت انسان را از زندگی تعریف می‌نماید. در واقع همان گونه که دو تفکر و با دو گرایش «حیات‌خواهی» و «مرگ‌طلبی» انسان و هنرمند آثار هنری متفاوت و متباینی را پدید می‌آورند، در باب فرهنگ نیز به دو گرایش «معنویت‌گرایی» و «مادی‌گرایی» می‌توان اشاره نمود که سلطه و حکومت هر یک از این دو گرایش، اصول و ارزش‌ها و رفتارها و تمایلاتی را در جامعه رشد و گسترش می‌دهند که برخاسته از گرایش (معنوی یا مادی) بوده و بالتبع معنویت یا مادیت را در جامعه ترویج و تقویت می‌نمایند. فرهنگ برخاسته از گرایش معنوی اصول اخلاقی و راستی و صداقت و عدالت و تعاون و قناعت و مناعت و ایثار و انفاق و نوع‌دوستی و خداجویی و اصالت و آزادی و حریت و جوانمردی و هر صفت انسانی متصور را تبلیغ می‌کند و فرهنگی که حاصل گرایش مادی انسان است، منیت و خودخواهی و دنیاطلبی و بی‌اعتنایی به دیگران و تفاخر و تقلید و غرور و شهوت و هر میل و غریزه مادی و این دنیایی را سبب می‌گردد و البته به هنگام عدم امکان تحصیل امیال مادی سبب بروز احساس از خودبیگانگی و حقارت در مقابل غیر و بحران هویت در فرد و جامعه نیز می‌گردد.

نگرش‌های رایج به هنر و فرهنگ

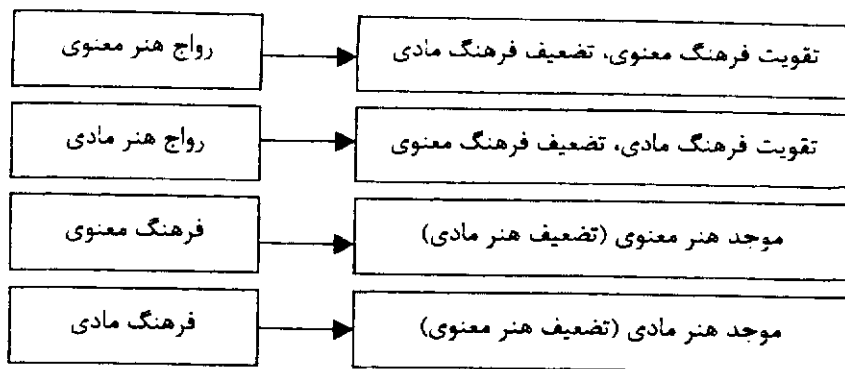
آنچه که گذشت مبین دو حیطة و دو قلمرو و دو ساحت اصلی برای «هنر» و «فرهنگ» است که این قلمروها و ساحت دویهدو با یکدیگر متناسب و مترادف هستند و توجه و آشنایی با همین ترادف و تناسب است که شناسایی تأثیر آن‌ها بر یکدیگر را ممکن می‌نماید. برای تبیین تأثیر و تأثر هنر و فرهنگ بر یکدیگر، آشنایی با نوع نگرش جامعه به آن‌ها گام اول است. اجمالاً این‌که در هر جامعه خاص، نگرش‌های رایج به هنر و فرهنگ یا

هماهنگ بوده و در یک ساحت و قلمرو قرار می‌گیرند و یا این‌که هر یک به ساحت‌های متفاوت متوجه هستند. در حالت اول، تأثیرات هنر و فرهنگ بر یکدیگر به سمت تقویت وضع موجود و در حالت دوم هر کدام که از قوت بیش‌تری برخوردار باشد، سبب جذب دیگری به سمت خود خواهد شد. توضیح این موارد و مراتب آن‌ها در بخش بعد خواهد آمد. برای نمونه هنر یا فرهنگ مادی مقوم فرهنگ یا هنر مادی و تضعیف‌کننده فرهنگ یا هنر معنوی هستند و بالعکس، هنر یا فرهنگ معنوی مقوم فرهنگ یا هنر معنوی و تضعیف‌کننده فرهنگ یا هنر مادی هستند.

نگرش به هنر

تفکرات مختلف راجع به هنر نظرات و یا دیدگاه‌های متنوع و متفاوتی را ارائه می‌نمایند. این آرا و دیدگاه‌ها برآمده از تفکر و فرهنگ حاکم و رایج بوده و اشکال اصلی بسیاری از آن‌ها تک‌بُعدی‌نگری و غفلت از بسیاری موضوعات مرتبط با هنر است. در بخش گذشته (تحت عنوان مراد از هنر) به برخی نظراتی که در مورد منشأ هنر ارائه شده، اشاره شد و در این‌جا به معرفی اجمالی برخی دیدگاه‌هایی که نسبت به هنر وجود دارد، بسنده می‌گردد. نظریه‌ای هنر و فرآورده‌های هنری را همچون کالایی می‌نگرد که می‌تواند در اقتصاد جامعه و هنرمند ایفای نقش نماید. اگر چه که کار برای تولید هنر و برای گذران زندگی هنرمند و حتی برای استفاده مردم از هنر ضوابط و قواعد و موضوعات اقتصادی مطرح هستند، اما نگرش سوداگرانه به عنوان مولد ثروت و سرمایه و یا سرمایه‌گذاری سرمایه‌داران بی‌خبر از هنر برای تولید آثار هنری و مقولاتی از این قبیل در نهایت، راه صوابی نخواهد بود.^۶ دیدگاه دیگری که عمدتاً مخصوص اقدشار مرفه و یا تازه به دوران رسیده است، هنر را به‌عنوان موضوعی تفریحی می‌پندارد که برای گذران اوقات فراغت و

نمودار شماره (۱)





مسجد جامع
اصفهان و بافت
پیرامون آن

عین حال ارزان‌تر و قابل دسترس‌تر هستند) برای گذران اوقات فراغت توصیه و ترویج می‌نماید. عده‌ای دیگر با محدود دانستن هنر در مراتب نازل برخی رشته‌های هنری، بهره‌گیری از آن‌ها را نفی و نهی می‌نمایند. البته شاید به دلیل گسترش و رواج مراتب نازل و مادی برخی هنرها بتوان تا حدودی این عده را محق دانست. برای نمونه با رواج بسیاری هنرهای بازاری مثل انواع موسیقی و شعر و نقاشی و داستان و معماری در کنار سکوتی که در قبال این ترویج انجام می‌پذیرد، به همراه گرداندگی این امور از سوی افرادی که تخصص و شناختی نسبت به هنر و هنرمندی ندارند، نفی و نهی مذکور و برائت جستن از برخی هنرها توجیه می‌شود. اشکال بزرگ بسیاری از این نگرش‌ها آن است که هنر را از متن زندگی منفک دانسته و یا سبب این تمایز و جدایی می‌گردند و گوشه‌ای خاص از زندگی را به آن واگذار می‌کنند. این تحدی همانند تحدید دین در برخی موضوعات خاص و فردی، می‌تواند مضر باشد و ضمن خارج کردن هنر از متن زندگی عرصه را برای ایلغار هنرمندنماها مهیا نماید. اگر بپذیریم که هنر بیان زیبایی و تجلی کالبدی بخشیدن به زیبایی‌های معنوی و آرامش بخشیدن به روان نسا آرام انسان و تعدیل‌کننده و قابل تحمل‌کننده غربت او در این جهان مادی است، آنگاه اهمیت حضور هنر در متن زندگی روشن می‌شود. آنگاه است که هنر در برخی رشته‌ها به نام هنرهای زیبا خلاصه نمی‌شود. آنگاه هر علمی از انسان که صبغه‌ای از زیبایی (و البته نه زینت و نه زیانمای) داشته باشد، می‌تواند به‌عنوان هنر معرفی شود. به این ترتیب، می‌توان هنر را مرتبه‌ای پس از معرفت (و علم یا شناخت عالم وجود و قوانین حاکم بر آن) دانست که آن معارف و شناخت‌ها را معرفی می‌نماید.

نگرش به فرهنگ

به تبع کمیت‌گرایی حاکم بر دوران، نگرش به فرهنگ با قیود و معیارهای مادی و کمی سبب می‌گردد تا آنان که خود را متولیان فرهنگ می‌دانند، نتوانند آن گونه که می‌خواهند هدایت تحولات فرهنگی را در دست بگیرند و طبعاً فرهنگ نیز راه خود را می‌رود. برخی به فرهنگ‌سازی (و تزریق فرهنگ) قائل هستند. البته هر چیزی می‌تواند بر تغییرات و تحولات فرهنگی (با شدت و ضعف متفاوت) اثرگذارد اما نباید فراموش کرد که این تأثیر تنها در حد توان آن چیز و ارزش آن در نزد مردم است. گاهی حتی از کتاب و نشریات و فیلم به‌عنوان محصولات فرهنگی سخن به میان می‌آید. این درست است که مثلاً کتاب (و هر کتابی) عامل تغییر و تحول فرهنگی است، ولی آنچه که این نقش را برجسته‌تر

یا جمع‌آوری مجموعه‌ها (کلکسیونری) و یا تفاخر و خودنمایی (بدون آگاهی از پیام هنر و بدون درک و فهم آثار بدیع) کاربرد دارد. ناگفته پیداست که این تفکر نیز به جهت ماهیت مادی خویش زمینه را برای هنرناهما و گندم‌نماهای جوفروش فراهم نموده و هنرمندان و هنر حقیقی را به مرور به فراموشی می‌سپارد. نگرشی هنر را به مثابه ضرورتی برای تعدیل مادیت حیات و پاسخ‌گویی نیازهای معنوی انسان تلقی می‌نماید. این نگرش هنر را وسیله و زمینه ارتقای کیفیت حیات و راه و ابراز مقابله با بی‌عدالتی و زشتی معرفی می‌نماید. عده‌ای هنر را وسیله‌ای برای گذران اوقات فراغت تلقی می‌نمایند. در این تفکر کاربرد هنر و منافع آن به کسانی تعلق می‌گیرد که به دلایل گوناگونی هم اوقات فراغتی دارند و هم این‌که علاقه یا توان مالی گذراندن این اوقات را با بهره‌گیری از آثار هنری دارند. برای نمونه استفاده از هنرهای نمایشی و یا در اختیار داشتن آثار تجسمی (و حتی هنرهای سنتی و صنایع دستی) نیازمند توان مالی در خور توجهی است. این در حالی است که تبلیغات و جو رایج زمینه‌های دیگری را (که از نظر ظاهری و مادی نیز جذاب‌تر و در

می‌نماید اقبال عمومی به کتاب‌هایی خاص و ادله این اقبال هستند و نه صرف انتشار کتاب خوب یا بد. برخی برای فرهنگ‌ها وجهی تهاجمی و جنگی و مبارزه‌جویانه قائل هستند و تهاجم و تدافع فرهنگی را برجسته می‌نمایند. بدون انکار وجود چنین فرآیندی باید توجه داشت که فرهنگ‌ها اصولاً دائماً در حال تعامل و تأثیرگذاری بر یکدیگر و تأثیرپذیری از یکدیگر هستند، اما از آن‌جا که در ورای فرهنگ، موجود پیچیده‌ای به نام انسان قرار دارد که به‌عنوان صاحب یک فرهنگ امیال و تمایلات و گرایش‌ها و تفکرات و تصمیم‌گیری‌ها و هویتی دارد که مدام (لااقل از نظر خود) تمایل به کمال بخشیدن به آن‌ها را دارد و همین تمایل است که می‌تواند به عنوان بستر و زمینه تأثیرگذاری سایر فرهنگ‌ها بر فرهنگ فرد و جامعه و یا به عبارتی، زمینه توفیق فرهنگ‌های دیگر (مهاجم) را فراهم نماید. اجمالاً این‌که یکی از مهم‌ترین عوامل توفیق فرهنگ‌های مهاجم در نفوذ و ایجاد تغییر در فرهنگ‌ها انسان است که با تمایلات و اهداف خویش این فرصت را به فرهنگ مهاجم خواهد داد.

مراتب هنر و فرهنگ و مبانی آن‌ها

تعریف «هنر» و «فرهنگ» و تبیین ویژگی‌ها و زوایای پیچیده و گسترده آن‌ها رسالت متعددی را طلب می‌نماید که از حوصله این مجیزه خارج است و به همین جهت است که با بسنده نمودن به توضیحات فوق، به برخی عناوین مراتب هنر و فرهنگ و عناصر اصلی مشترکی که شکل‌دهنده آن‌ها هستند، اشاره می‌شود. فرهنگ و هنر به طور عام در طیف وسیعی قابل رتبه‌بندی هستند که در یک‌سوی این طیف وجه دنیایی و مادی و در سوی دیگر وجه معنوی و روحانی آن‌ها قرار گرفته‌اند. مروری بر نظریات و آراء ارائه‌شده در مورد هنر حاکی از وجود هنر شیطانی، هنر دنیایی، هنر مادی، هنر روحانی، هنر انسانی و هنر الهی است که هر کدام طرفدارانی نیز دارند. برای فرهنگ نیز تعابیری همچون فرهنگ متعالی، فرهنگ معنوی، فرهنگ انسانی، فرهنگ پیشرو، فرهنگ پیرو، فرهنگ مادی و فرهنگ منحط ذکر می‌شود که هر کدام به ویژگی‌های جامعه آن فرهنگ اشاره دارند. نکته مهم مأخوذ از این مراتب و مدارج این است که هم هنر و هم فرهنگ «معنا» هستند و نه کالبد.

با عنایت به آنچه که گذشت، ذیلاً تعاریفی را در مورد فرهنگ و هنر ارائه نموده و بر مبنای این تعاریف به عناصر شکل‌دهنده آن‌ها اشاره می‌نماییم. «کنش‌های» مشترک و مورد قبول و پسند یک جمع را که منبعث از «دانش»‌های «ارزش»‌یافته در پرتو «بینشی» خاص بوده و به صورت «منش» جامعه نهادینه شده باشند، «فرهنگ»

می‌نامیم. به این ترتیب، فرهنگ به مثابه «ادب زندگی» و «ادب زیستن» ظاهر می‌شود. این آداب که در هر تمدن و ملتی ویژگی‌های خاص خود را دارد،^۸ به مثابه معنا و جان زندگی آن ملت و تمدن ظاهر می‌شود. در حقیقت، بینش انسان است که ارزش‌هایی را به‌عنوان معیار زیستن و تفکر و عمل برای او تعریف می‌نماید. این ارزش‌ها به نوبه خود نوع سؤالات، شیوه دست‌یابی به پاسخ سؤالات و چگونگی تولید دانش و نشر آن را برای وی تعریف نموده و در واقع به تحقیقات و افکار و اعمال وی جهت می‌دهند. این ارزش‌ها خوی و اخلاق وی را نیز شکل داده و در نتیجه، شیوه زیستن را در جمیع جهات معرفی می‌کنند که آن را فرهنگ می‌نامیم. هنر را نیز تجلی کالبدی بخشیدن به معنویات و محسوسات تعبیر نموده و به عبارتی هنر را زبان بیان اصول و ارزش‌هایی می‌نامیم که جهان‌بینی و تفکر انسان آن‌ها را برای تداوم حیات انسانی انسان ضروری می‌داند. به تناسب تعریف ارائه شده برای فرهنگ، هنر عبارت است از بیان و تفسیر و تجلی کالبدی معارف معنوی و غیرمادی با الهام از عرفان و آگاهی به اصول و ارزش‌هایی که جهان‌بینی و هستی‌شناسی خاصی آن‌ها را تعریف نموده است، به منظور ارضای حسن حق‌جویی و معنویت‌گرایی انسان در جهت تلطیف زندگی مادی و قابل تحمل نمودن زندگی دنیایی و آرامش بخشیدن به روح در بند جسم. به این ترتیب، برای خلق

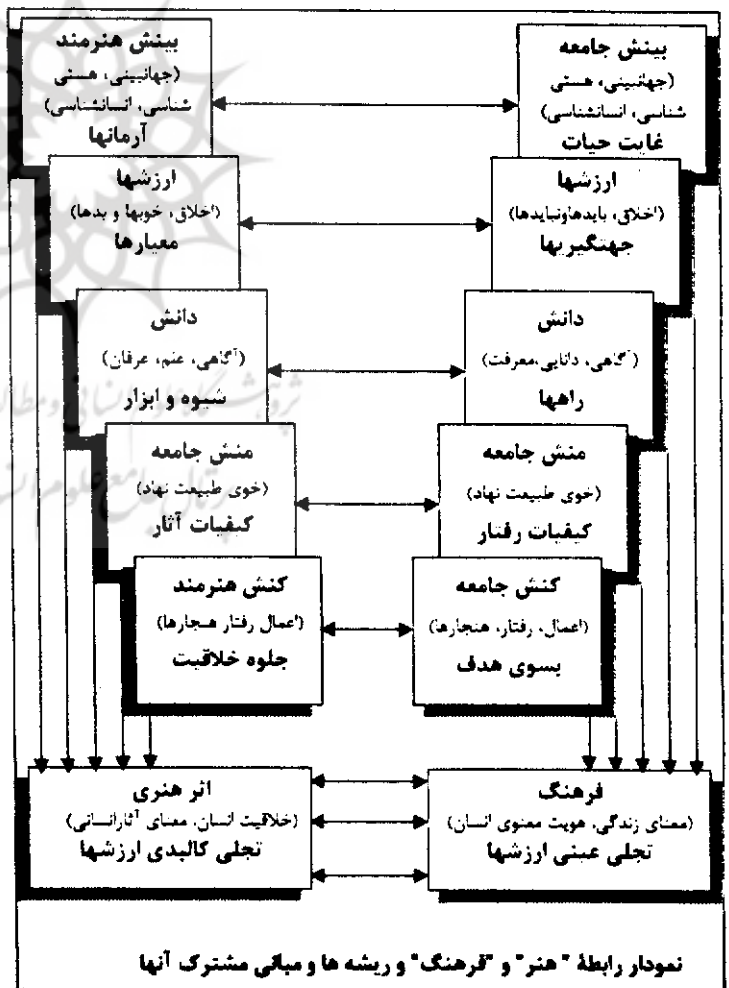
سینی لعابی



هر اثری هنری نیز هم‌تراز با سلسله مراتبی که برای ظهور فرهنگ شمرده شد، مراتبی قابل طراحی و معرفی است. هنرمند دارای جهان‌بینی و بینشی است که به نوبه خود روش دست‌یابی به دانش (حکمت و معرفت) را به هنرمند معرفی نموده و در عین حال معیارهایی را نیز برای

چگونگی و راه‌های دست‌یابی به حکمت و معرفت و همچنین برای ارزیابی آثار وی در اختیارش می‌گذارند که ارزش‌ها نامیده می‌شوند. با دست‌یابی هنرمند به حکمت و معرفتی که بینش او برایش به ارمغان آورده است و با رشد باور و اعتقاد وی به ارزش‌ها و باید و نبایدهای منبعث از آن‌ها، منش و خوی و طبیعتی در هنرمند نهادینه می‌شود که هدایت‌گر وی به سمت خلق آثاری در جهت نمایش ارزش‌های مورد باورش می‌باشند و به این ترتیب است که هنر یا عمل هنرمند هم‌تراز و هم‌آواز و هم‌نوا و هماهنگ با فرهنگ وی به منصه ظهور می‌رسد. در واقع اگر علم را مرحله شناخت هستی تعبیر نماییم، به کار بستن آن‌ها در زندگی «اخلاق» است و عرضه‌شان به بشریت به روشی «زیبا»، «هنر» است. مجموعه این دو فرآیند (فرآیندهای ظهور فرهنگ و هنر از جهان‌بینی) در نمودار زیر خلاصه شده است.

نمودار شماره (۲)



تأثیرات هنر و فرهنگ بر یک‌دیگر

فرهنگ که اجمالاً به معنای روح و معنای زندگی است معتقدان و پیروان خویش را به حفظ و اشاعه و تقویت و تصفیه و کمال بخشیدن و پویایی ارزش‌های خود هدایت و رهبری می‌کند. هنر نیز که به طور خلاصه عبارت از تجلی کالبدی و عینی معنا و هویت مورد باور انسان در ساخته‌هایش می‌باشد، جلوه‌ای از معرفت انسان و پاسخی به نیازهای معمولی اوست. بنابراین، دخالت ارزش‌های فرهنگ هنرمندان نیز که بخشی از صاحبان فرهنگ هستند، در خلق آثار آنان امری طبیعی و محرز است. حال اگر ارزش‌های فرهنگی، ارزش‌های معنوی و پایدار باشند و هنرمند نیز در جهت نمایش آن‌ها به خلق اثر بپردازد، هنری متعالی و معنوی ظهور خواهد نمود که به‌عنوان مقوم فرهنگ و پایداری آن ایفای نقش خواهد کرد. گسترش هنر موصوف نیز که بسته به اقبال عمومی دارد، در صورت تمایل جامعه به ارزش‌های مورد نظر هنرمند پدیدار خواهد شد. فقدان اقبال عمومی می‌تواند ناشی از چند مورد باشد، از جمله آن‌که ممکن است هنرمند نتوانسته باشد با مخاطب ارتباط برقرار نموده و ارزش مورد نظر را به وی القا نماید. این امکان نیز وجود دارد که ارزش‌های مورد نظر هنرمند و مخاطب از دو ساحت یا قلمرو متفاوت باشند. ممکن است در عین حالی که ارزش‌های طرفین همسو است، رجحان‌های طرفین متفاوت باشد و بسیاری امکان‌های دیگر.

فرهنگ و هنر تأثیرات متقابل و کاملاً مستحکم و غیرقابل انکاری بر یک‌دیگر دارند که بدون دخول در بیان رابطه مراتب آن‌ها با یک‌دیگر به برخی از این تأثیرات و ارتباطات اشاره می‌شود. در این جا در باب مراتب فرهنگ و هنر تنها به این نکته بسنده می‌گردد که هر مرتبه و ساحتی از حیات را که هنر یا فرهنگ به آن توجه داشته باشد یا در آن قلمرو به منصه ظهور برسند، تأثیرات مثبت و مقوم آن‌ها بر دیگری تنها در همان قلمرو است و در قلمروهای دیگر تأثیر منفی و تضعیف‌کننده دارند. به این ترتیب، هنر مادی مقوم فرهنگ مادی و مخالف جنبه‌های فرهنگ معنوی است و همین‌طور هنر معنوی مقوم ارزش‌های معنوی فرهنگ و تضعیف‌کننده‌های وجه نازل فرهنگ است.

تأثیر هنر بر فرهنگ

هنر یکی از مهم‌ترین عوامل پایداری فرهنگ است. هنرها با الهام از ارزش‌های فرهنگی و آداب و آیین‌های آن و بهره‌گیری از نمادهای رایج در هر فرهنگ به‌عنوان عامل دوام و بقای ارزش‌ها، آداب، آیین‌ها و نمادهای فرهنگ ایفای نقش می‌نمایند. هنرها علاوه بر زنده نگه داشتن



ایرانی و تمدن ایرانی نه تنها به توحید باور داشته که آن را معراج پیامبر اکرم (ص) در جای جای فضای زیست خویش و در آن چه که با آن در نسخه خطی خمسه نظامی ۹۵۰-۹۳۶ هـ. ق.

فرهنگ‌ها زمینه توسعه و گسترش آن‌ها را نیز فراهم می‌کنند. در واقع، هنرها یکی از مهم‌ترین ابزار معرفی فرهنگ‌ها به سایر جوامع هستند که به این ترتیب، امکان گسترش ارزش‌های یک فرهنگ را تأمین می‌نمایند. برای نمونه شعر حافظ و مولوی، نقش‌های فرش‌های ایران، مینیاتورهای ایرانی، معماری ایرانی و سایر هنرهای این مرز و بوم که جملگی ضمن الهام از مبانی فرهنگ و تفکر ایرانی بیانگر ارزش‌های این فرهنگ دیرپا هستند، توانسته‌اند عامل دوام و پایداری فرهنگ ایرانی باشند، توانسته‌اند ارزش‌های این فرهنگ را از نسلی به نسل دیگر منتقل نمایند و توانسته‌اند فرهنگ ایرانی را به جهانیان معرفی نموده و خویش را به‌عنوان نماد فرهنگ ایرانی مطرح نموده و به مثابه یکی از مهم‌ترین بارزهای هویتی فرهنگ ایرانی ظاهر شوند. شاه‌نامه هنرمندانه سروده‌شده فردوسی با بیان تاریخ ایران زمینه‌ساز حیات ارزش‌های والای انسانی فرهنگ این ملت همچون عدالت‌جویی و ظلم‌ستیزی و جوان‌مردی و فتوت و مردانگی و یکتاپرستی و آزادگی بوده است. این اثر هنرمندانه نه تنها این ارزش‌ها را برای منتهی حفظ و تقویت نموده که فرهنگ این ملت و ارزش‌های آن را به جهانیان نیز شناسانده است. آثار هنرمندانه سعدی زیباترین صفات اخلاقی یک ملت را به گونه‌ای جاودانه نموده است که حتی منکران اخلاق نیز می‌توانند از بیان و تکرار آن لذت ببرند و به خود نبالند. شعر حافظ و مولوی نه تنها ارزش‌های فرهنگ معنوی ملت و تمدنی را زنده نگه داشته‌اند که فراتر از آن در زنده نگه داشتن هنر دیگری چون موسیقی نیز نقشی در خور توجه ایفا نموده‌اند. هنر خطاطی مسلمین که بر جای آثار این تمدن از کتابت و نقاشی گرفته تا تارک آثار بی‌بدیل معماری و در هنرهای چون کاشی‌کاری و گچ‌بری می‌درخشد، علاوه بر چشم‌نوازی و احساس تعادلی که در بیننده ایجاد می‌کند، توانسته است مروج و مبلغ بارزترین ویژگی‌ها و ارزش‌های فرهنگی این تمدن و به‌ویژه تعالیم و معارف و حیانی قرآن گردد.

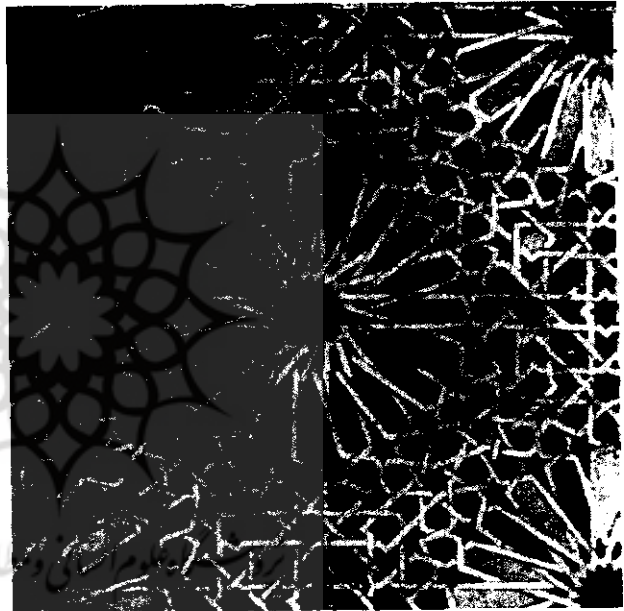
هنر مقوم فرهنگ است. جلوه‌های مختلف هنر تقویت‌کننده ارزش‌های فرهنگی هستند. هنرها زمینه‌ساز محیط مناسب برای قوام مبانی و هویت فرهنگی یک جامعه هستند. برای نمونه معماری ایرانی فضایی آرام و امن و پرراز و رمز و پر معنا را خلق نموده است که همه عناصر آن از خانه گرفته تا مسجد و مدرسه و بازار و معبر و میدان و بن‌بست و تا کل شهر در تعادل و هماهنگی کامل با یک‌دیگر وحدتی را به نمایش گزاردند که جلوه‌ای از بینش وحدت‌گرایانه و تفکر توحیدی اهل آن می‌باشد.^۹ به این ترتیب است که در طول تاریخ فرهنگ

هنر به‌عنوان اثری با عمر طولانی و حتی جاودانه به‌عنوان ارکان قویم یک فرهنگ ایفای نقش می‌نماید و می‌تواند به تبع جاودانگی خویش فرهنگی را جاودانه کند. در نوشته‌ای دیگر از انسان‌های یگانه‌ای که خود و اعمال یگانه‌شان به‌عنوان هنری بی‌بدیل الگوی هنرمندان بوده‌اند، سخن رفته است^{۱۰} و در این جا به این نکته اشاره می‌شود که این هنرمندان یگانه و جاودانه در ورای هنر خویش، ارزش‌های آن هنر و فرهنگ خود را جاودانه نموده‌اند که نمونه بارز آن را در اعمال اولیاء الهی می‌توان دید. هنر علی(ع) در اجرای عدالت، هنر حسین(ع) در شهادت، هنر محمد(ص) در رحمت و عشق به انسانیت و فس علی‌هذا، همگی آثار اصیل و بی‌بدیل هستند که الگو و اسوه هنرمندان شده و به این‌صورت به‌عنوان مقوم فرهنگ الهی و انسانی ظاهر شده‌اند.

در مراتب پایین‌تر نیز هنرمندان با خلق آثار جاودانه ارزش‌های فرهنگی و جهان‌بینی خود را جاودانه نموده‌اند.

ادیبان، شاعران، حماسه‌سرایان، موسیقی‌دانان، معماران و نقش‌پردازان از این جمله‌اند که نسلی در پی نسل دیگر آمده و ضمن حفاظت از آثار پیشینیان آن را تکامل و تعالی بخشیده‌اند و با کمال تأسف سالیان متمادی است که علی‌رغم حضور هنرمندانی بزرگ و قابل احترام به دلایلی که عمده‌ترین آن‌ها فرهنگی است، هنرمندان صاحب‌نظر کم‌تری ظاهر شده‌اند.

زهره سازی خوش نمی‌سازد مگر عودش بسوخت
کس ندارد ذوق مستی می‌گساران را چه شد؟
هنر فرهنگ‌ساز است و مروج معانی مستتر در
خویش به‌عنوان فرهنگ می‌باشد. این درست است که
هنر، خمیرمایه خویش را از فرهنگ اخذ می‌نماید، اما هنر



کاشیکاری
مراکش

به نوبه خود ارزش‌ها و معانی فرهنگ را ترویج نموده و آن‌ها را جاودانه می‌کند. در حقیقت، هنر آن ارزش‌ها و مفاهیمی را که از فرهنگ وام می‌گیرد، تجلی کالبدی و عینی بخشیده و آن‌ها را به تناسب در محدوده‌های فضایی، زمانی، محیطی و اجتماعی کوچک و بزرگی (از یک شهر تا کل جهان و از مدتی کوتاه تا فراخنای تاریخ) پراکنده می‌سازد، ترویج می‌نماید.

هنر هویت‌ساز است. هنر اصیل علاوه بر ایجاد و معرفی هویت برای انسان، شفافیت و وضوحی تعریف‌شده به هویت داده و انسان را از بحران هویت و از آن مهم‌تر از مغالطه هویتی می‌رهاند. مغالطه هویتی به طور عام عبارت از هویتی است که به نحوی از خارج به دلایل عدیده‌ای (چون از خودبیگانگی، تمایل تشبه‌یه غیر و احساس حقارت) به انسان تحمیل می‌شود. به این

ترتیب، یکی از مهم‌ترین ویژگی‌ها و کاربردهای هنر اصیل، القاء هویت اصیل و الهی انسان و مصون نگه داشتن او از «مغالطه هویتی» است. برعکس هویت اصیل، «مغالطه هویتی» هویت دروغین و کاذبی است که بارزترین و خطرناک‌ترین آن توسط شیطان در ذهن انسان به وجود آمده است. برای وضوح بحث، توضیحات و بیان مثال زیر ضروری به نظر می‌رسد. همه انسان‌ها با ارتباطی که با درون خویش و با عالم معنای مورد احترام و نظر خود و به عبارات ساده با هویت آرمانی خویش دارند، برای ارزیابی موضوعات و پدیده‌ها و آرا و هر آنچه که به نحوی با آن مواجه و در تماس هستند، معیارهایی را برمی‌گزینند. با این معیارها می‌بینند و می‌شنوند و حرف می‌زنند و انتخاب می‌کنند. با این معیارها روابط خویش با دیگران و با عالم هستی را شکل می‌دهند و تنظیم می‌کنند. با این معیارها زندگی می‌کنند و اعمال و رفتار خود را جهت می‌دهند. منبع این معیارها و به عبارتی محرک اصلی این معیارها که همان هویت آرمانی و جایگاه مورد خواست انسان می‌شود، در طیف وسیعی قابل طبقه‌بندی هستند. یک سر این طیف انسان کامل است که (برای نمونه در تفکر اسلامی) توسط قرآن کریم معرفی شده و آن شخص رسول اکرم (ص) است که ویژگی بارز او (به‌عنوان اسوه حسنه و بهترین الگو) آن است که جز آن‌چه به او وحی شده نمی‌گوید و هیچ‌گاه بر اساس هوای نفس حرفی نمی‌زند و معیاری را معرفی نمی‌کند: «وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ: و هرگز به هوای نفس سخن نمی‌گوید» سخن او هیچ چیز جز وحی خدا نیست» (نجم: ۴). آن سوی دیگر این طیف، شیطان رجیم است که ویژگی عمل و تأثیر او بر شکل‌گیری معیارهای پیروانش را امام الموحدين علی (ع) به وضوح و زیبایی تشریح می‌فرماید: «اتَّخَذُوا الشَّيْطَانَ لِمَرْهَمٍ مِّلَاكًا، وَ اتَّخَذُوهُمْ لَهُ اشْرَاكًا، قَبَاضٌ فِى صُدُورِهِمْ، وَ دَبٌّ وَ دَرَجٌ فِى حُجُورِهِمْ، فَنظَرٌ بِأَعْيُنِهِمْ وَ نَطَقٌ بِالسِّنِّينَتِهِمْ، فَرَكِيبٌ بِهِمُ الزَّلْزَلُ، وَ زَيْنٌ لَهُمُ الْحَطَلُ فِعْلٌ مِّنْ قَدِّ شَرِكَةٍ الشَّيْطَانِ فِى سُلْطَانِهِ، وَ نَطَقٌ بِالْبَاطِلِ عَلَىٰ لِسَانِهِ: شیطان را ملاک کار خود قرار دادند و شیطان نیز آنان را شریک خود ساخت. پس در سینه‌هایشان تخم گذاشت و جوجه برآورد و بر روی دامنشان جنبیدن گرفت و به راه افتاد، از راه چشمانشان می‌نگریست و از زبانشان سخن می‌گفت، به راه خطایشان افکند و هر نکوهیدگی و زشتی را در دیده‌شان بیاراست و در اعمالشان شریک شد و سخن باطل خود بر زبان ایشان نهاد.»^{۱۱} این مثال از آن جهت ذکر شد تا اهمیت منبع دانش و مأخذ معیارهایی که انسان برای زندگی خویش برمی‌گزیند روشن شود.

در حقیقت، معیار هویت آرمانی انسان همان انسان

کاملی است که تعالیم و حیاتی آن را تعریف نموده‌اند. اما روند تغییر الگوی هویت آرمانی به سمت مغالطه هویتی همان‌گونه که در کلام علی(ع) آمده است، مراحل وجود دارد که موجب و تعریف‌کننده این مراحل شیطان است. به این ترتیب که شیطان طی یک «مغالطه هویتی» موضوع و موجودیت و چیزی را جعل می‌نماید و به انسان القا می‌کند که این تویی و این هویت توست و تو باید این‌گونه باشی. به بیان دیگر، شیطان طی مراحل شخصیتی شبیه انسان را شکل داده و به او می‌قبولاند که «این تویی» یا «تو» این هستی. هنر «هنر اصیل» آن است که انسان را از درافتادن در دام شیطان مصون می‌دارد و بالعکس هویت آرمانی الهی وی را به او متذکر شده و او را به سمت تحصیل آن رهبری و هدایت نموده و اعمال او را به سمت آن جهت می‌دهد و این یکی از مشکلات بسیاری رشته‌های علمی‌الظاهر علمی است که با اخذ بسیاری علوم از بیگانگان معیارهای ارزیابی و میزان خوب و بد نیز از آن‌ها اخذ می‌شود. برای نمونه، در تعریف هنر خوب و معماری مناسب و رفتارهای مطلوب و ارتباطات مفید و بسیاری موضوعات دیگر معیارها از بیگانه اخذ می‌شود و در واقع پدیده‌ها و موضوعات و ارتباطات آن‌ها با عینک بیگانه نگریسته می‌شود و ارزیابی می‌گردد. در نتیجه، آنچه که خیر معرفی می‌گردد با معیارهای بیگانه و برای زندگی بیگانه خیر است و بالعکس، آنچه که شر معرفی می‌شود، با معیارهای بیگانه و برای زندگی بیگانه شر است و این در حالی است که ممکن است با ملحوظ داشتن معیارهای بومی قضیه کاملاً فرق کند. نمونه بارز

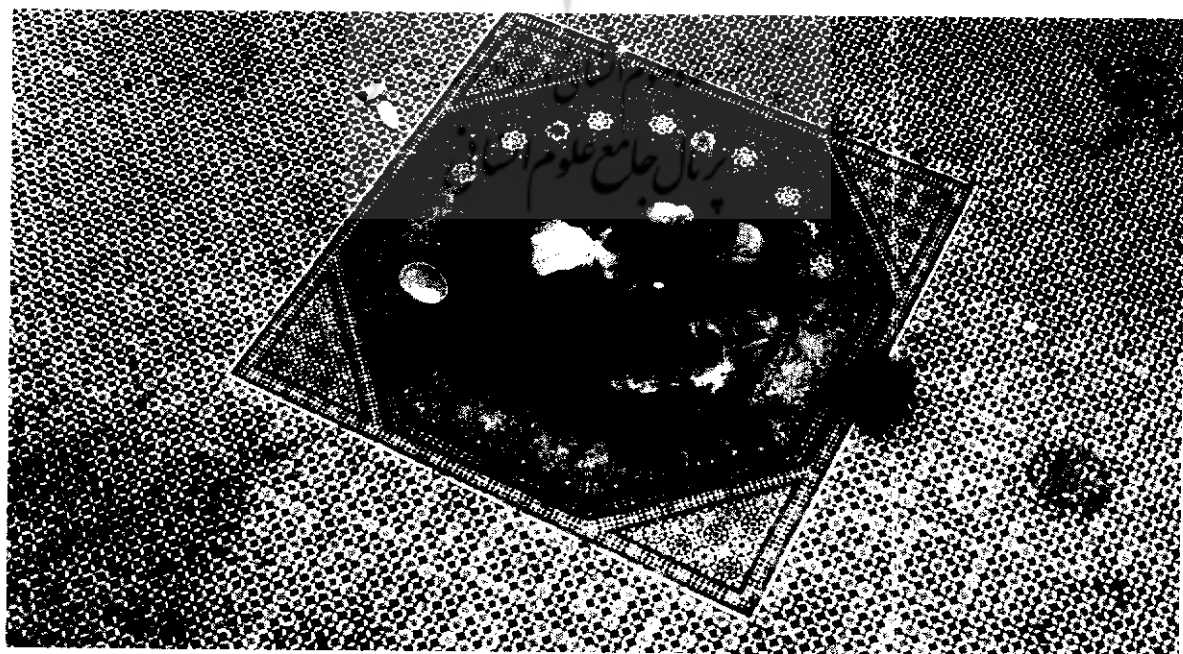
این امر را در معماری و شهرسازی می‌توان مشاهده کرد که محیط ایران را در جهت تشابه با آنچه که سبک بین‌المللی نامیده می‌شود، دگرگون و برای زندگی با فرهنگ ایرانی کلاً نامساعد نموده است.

هنر بستر و عامل انتقال فرهنگ در طول زمان و از نسلی به نسل‌های آینده است. انواع هنر به سهولت و زیبایی نوع نگرش جامعه و هنرمند، شیوه زندگی، باورها، آداب و رسوم، هنجارها و جملگی عوامل فکری و فرهنگی و هویتی یک ملت را به صورت‌های گوناگون تجلی عینی بخشیده و آن‌ها را برای آگاهی آیندگان حفظ می‌کنند. امروزه با مطالعه و مشاهده آثار هنری پیشینیان اعم از ادبیات و معماری و موسیقی و نقاشی و سایر هنرهای بومی و ملی می‌توان به بسیاری از ویژگی‌های فرهنگی آن‌ها پی برد و نه تنها می‌توان به بازه‌های فکری آن‌ها در پدیدآوردن این آثار پی برد، که به‌عنوان میراثی غنی می‌توان از آن‌ها آموخت و از این آموخته‌ها برای حرکت به آینده چراغی برافروخت.

هنر نه تنها در زمان که عامل و وسیله مناسبی برای انتقال فرهنگ در مکان (اعم از دوره واحد و دوره‌های گوناگون) است. این نقش هنر در ارتقای آگاهی جوامع از آنچه که در اقصی نقاط عالم می‌گذرد و در ارتقای کیفیت معنوی فرهنگ‌ها نقشی درخور توجه است. ضمن آن‌که زمینه‌های مادی هنر می‌توانند در صورت ضعف مبانی فکری یک جامعه به افول فرهنگ‌ها بینجامند. در واقع، این خصیصه هنر به‌عنوان زبان مشترک ملل و جوامع مختلف که واجد زبان و محیط و فرهنگ متفاوت هستند،

فاس

حیات یک خانه



ایفای نقشی شایان توجه را عهده‌دار است. به‌ویژه امروزه که امکانات ارتباطی بسیار گسترده و پیشرفته شده و عامل زمان در انتقال اطلاعات تقریباً به صفر کاهش یافته است، اهمیت و ارزش و کارایی این نقش هنر بیش از پیش خود را می‌نمایاند. این موضوع در هنرهایی چون، معماری، موسیقی، سینما، عکاسی و هنرهایی از این دست کاملاً نمایان و آشکار بوده و نیاز به ذکر مثال را منتفی می‌نماید. خلاصه آن‌که نقش هنر در تحولات فرهنگی اعم از تعالی یا افول نقشی شایان توجه، حتمی و غیرقابل انکار است. این نقش به‌ویژه اگر هماهنگ با فرهنگ مطلوب جامعه بوده و بتواند مضامین عالی و معنوی و ارزش‌های هویتی

هم در جهت جذاب نمودن و افزایش تأثیر و گیرایی پیام خود و به عبارتی برای تأثیرگذاری فرهنگی مطلوب خویش از هنر بهره می‌گیرند. سیستم‌های اطلاع‌رسانی می‌توانند علاوه بر جنبه‌ها و وظایف ظاهری خویش با بهره‌گیری از هنر، پیام‌ها و اطلاعات خویش را واجد کیفیت و مطلوبیت و معنایی نیز نموده و به این ترتیب، مروج فرهنگی خاص نیز شود. یکی از بارزترین وجوه و نتایج مترتب بر اطلاع‌رسانی، آموزش عمومی است. به بیان دیگر، وسایل اطلاع‌رسان یکی از عظیم‌ترین سیستم‌های آموزش غیررسمی را در اختیار دارند و به این ترتیب، در تحولات فرهنگی، جوامع با بهره‌گیری از آنچه



که آن را (درست یا غلط) هنر می‌نامند، ایفای نقش می‌کنند.

تأثیر فرهنگ بر هنر

شبه‌ای از اثرات هنر بر فرهنگ ذکر شد و اینک به برخی اثرات فرهنگ بر هنر اشاره می‌شود. اگر چه که هنر به‌عنوان تجلی ارزش‌ها و اصولی که فرهنگ بر آن‌ها استوار است، در همه ابعاد و زمینه‌های مرتبط با خویش از هنرمند (به‌عنوان خالق هنر) گرفته تا آرا و نظرات و ابزار و

جامعه را به نمایش بگذارد، قادر خواهد بود زمینه‌ساز تعالی فرهنگ گردد.

در دوران معاصر به دلایل مختلفی تأثیرات «هنر» و «فرهنگ» بر یک‌دیگر از جهات مختلفی شدت یافته و در روند این تأثیرات عوامل متعددی به‌عنوان عامل اوج و تکامل یا زمینه افول و انحطاط یک‌دیگر ایفای نقش می‌نمایند که یکی از مهم‌ترین بازیگران این فرآیند «سیستم‌های اطلاع‌رسانی» هستند. سیستم‌های مختلف اطلاع‌رسانی، هم برای القای مفاهیم و اطلاعات خویش و

شیوه‌ها و سبک‌ها و تا نوع هنر و حتی نوع بهره‌گیری از هنر متأثر از فرهنگ می‌باشد، در این مجال تنها فرصت اشاره به برخی عناوین اصلی وجود دارد.

فرهنگ هدایت‌گر هنر است. هنر برای این‌که بتواند هنر باشد و معانی و پیامی را حامل گردد و برای این‌که بتواند به رسالتی که برای آن متصور است بپردازد و به بی‌راهه نرود و جامعه را نیز به بی‌راهه نبرد، نیازمند معیارها و اصولی است که این اصول و معیارها از فرهنگ هنرمند استنتاج و استخراج می‌شوند و به این ترتیب، فرهنگ هادی هنر است. فرهنگ غنی و متعالی زمینه و بستر ظهور هنر متعالی و ارزشمند است و بالعکس، فرهنگ منحط هنر را به سمت تمرکز بر تهییج مادیت زندگی سوق می‌دهد.

فرهنگ یکی از عوامل اصلی خلق و گسترش سبک‌های هنری است. اگر بپذیریم که هر سبکی از هنرها بیانگر نوعی تفکر و بینش و جهان‌بینی است، آنگاه این نقش که در واقع تجلی عینی بخشیدن به آن تفکرات و جاودانه نمودن آن‌ها توسط هنر است، اهمیت خویش را می‌نمایاند. یک سبک هنری نوع بینشی را که موجد آن بوده است، در نزد بهره‌گیرندگان از آثار هنری نهادینه می‌نماید و آن‌ها را در معرض نظر همه انسان‌ها و حتی آیندگان و سایر ملل و جوامع قرار می‌دهد. طبیعی است که هنگامی یک سبک هنری به وجود می‌آید و گسترش می‌یابد و ماندگار می‌شود که هنرمندان زیادی با اعتقاد به یک نوع بینش و تفکر به خلق آثاری با ویژگی‌های خاص دست بزنند و مردمی نیز آن هنر را از خویش و مطابق با بینش خویش یافته و حامی و مروج آن باشند. هنرمند با اتکا به فرهنگ خویش به هنگام خلق اثری هنری مصمم است که ارزش‌های فرهنگش را جلوه‌گر نماید و به همین دلیل است که آثار هنرمندان ایرانی جلوه‌ای از راستی و درستی و پهلوانی و جوان‌مردی و عفت و صبر و ایثار و شجاعت و گرایش به عدالت و وحدت و نمایش تعادل و هماهنگی می‌باشند.

فرهنگ هنر ساز است و معانی خویش را در قالب هنر به نمایش می‌گذارد. فرهنگ همواره در پی محملی برای نمایش و معرفی و ترویج و توسعه خویش است و هنر یکی از بهترین این محمل‌هاست. هنر ابزار و فضا و بستری است برای نمایش و تجلی هرگونه ارزشی است که فرهنگ جامعه‌ای (اعم از پیشرو یا پیرو و متعالی یا منحط) به آن مباحثات می‌کند، آن را هویت خود می‌انگارد و خواهان گسترش و ترویج آن است. به بیان دیگر، هر فرهنگ موجود و مؤید هنری است که بهتر بتواند اصول و ارزش‌ها و مبانی‌اش را به نمایش بگذارد. در حقیقت، فرهنگ از هنر به‌عنوان وسیله‌ای برای جذب انسان‌ها به

سمت خویش و ارزش‌هایش بهره‌می‌گیرد و به این ترتیب، هر فرهنگ مروج هنری است که بهتر بتواند به این خواسته‌ی جامع عمل بپوشاند.

اگر هنر اصیل تجلی کالبدی و عینی ارزش‌های معنوی و معارف روحانی و الهی است، پس بدون فرهنگ و ارزش‌های آن و در واقع بدون وجود و یا توجه به آن ارزش‌های معنوی و معارف الهی، امکان بروز و تجلی هنر اصیل و انسانی میسر نخواهد بود. در واقع فرهنگ جان و روح هنر است. هنر بدون پشتوانه فرهنگی جلوه و معنا و جانی ندارد و اصولاً مخاطب بدون برقراری رابطه فرهنگی نمی‌تواند معنای مورد نظر هنرمند از هنر را دریابد. بی‌دلیل نیست که هنرها معمولاً به نام منشأ فرهنگ و تمدن خویش شناخته می‌شوند و اگر گاهی به منشأ جغرافیایی و مکانی آن‌ها (مثل هنرمند و یا هنر ایرانی و امثالهم) اشاره می‌شود، بی‌گمان مراد منشأ فرهنگی آن است و این تسامح به آن دلیل است که شنونده از وجه فرهنگی مکان جغرافیایی مورد نظر کاملاً آگاه است. او می‌داند که هنر واجد فرهنگ خاصی است که از فرهنگ ایرانی و چینی و عربی و غربی متمایز است. حتی وقتی از غرب یا شرق سخن می‌گوییم، مراد شرق و غرب جغرافیایی نبوده و بیش‌تر نوع نگرش و فرهنگ و تفکر و فلسفه و جهان‌بینی مدنظر است.

فرهنگ مناسب‌ساز بوده و به‌عبارتی مسفاهیم و موضوعات و به‌ویژه مفاهیم معنوی یا ذووجهین (مثل زیبایی و عشق و حتی هنر) را تعریف نموده و وجوه تمایز آن‌ها را با مشابه خودشان در سایر فرهنگ‌ها بیان می‌نماید. یکی از مفاهیم مرتبط با «هنر»، «زیبایی» است. نوع و مرتبه زیباشناسانه انسان‌ها و جوامع در شکل‌گیری و نوع زیبایی هنر جوامع تأثیر دارد، چنانچه هنرها یا صنایع دستی ایرانیان در رنگ و فرم و شکل و ترکیب آن‌ها جلوه‌بارزی از زیبایی‌ای را پدید آورده‌اند که با زیبایی مطرح در سایر ملل متفاوت است. این نوع نگرش به زیبایی با نگرش آن‌ها به طبیعت و هستی هماهنگ بوده است و به همین دلیل است که کم‌تر می‌توان اشاراتی به کفر و شرک را مشاهده نمود. این زیباطلبی جنبه‌های معنوی زیبایی و یا زیبایی‌های معقول را فراموش ننموده است.

جان و یا به عبرتی بارزهای بنیادین فرهنگ یک ملت و تمدن در هنرشان به منصه ظهور می‌رسد. برای نمونه رمز و عصاره و جان فرهنگ توحیدی ایرانی «وحدت» است که مدام در جست‌وجوی حقیقت و شناخت وحدانیت الهی بوده و در کثرات زندگی دنیا آرامش‌بخش او بوده است. تفکر توحیدی ایرانیان مسلمان با جهت‌دادن به این کثرات آن را به وحدت می‌رسانده

است که جلوه‌گاه بارز آن را در نقش‌هایی که هنر ایرانی را نمایان می‌سازد، می‌توان مشاهده نمود. این وحدت‌گرایی در فضای فکر و حیات ایرانی پراکنده بوده و آن را معنا می‌بخشیده است.^{۱۲}

که یکی هست و نیست جز او
وحده لا اله الا هو

جهان‌بینی‌ها و فرهنگ‌ها همواره در عین حالی که مروج انواع خاصی از هنر بوده‌اند، رشته‌هایی از هنر را نیز نفی



مسجد سوکولو
استانبول

می‌نموده‌اند یا به عبارت بهتر، زمینه‌ای برای رشد آن‌ها نبوده‌اند. برای نمونه تفکر موحد و یکتاپرست ایرانی هیچ‌گاه به تندیس‌سازی و به‌خصوص پس از اسلام حتی به هنر نقاشی اقبالی ننموده و حداقل این‌که آن‌ها را به‌عنوان هنر دینی مطرح ننموده است. این در حالی است که مثلاً مسیحیت به راحتی هنر نقاشی را به‌عنوان هنر قدسی پذیرفته است. در تمدن ایرانی، بالعکس، هنرهایی چون خطاطی و خوش‌نویسی و به تبع آن تذهیب که مستقیماً با کلام الهی در تماس بوده‌اند، رشد یافته‌اند. هنر خوش‌نویسی (به تعبیر مرحوم بورکهاردت) همچون رعشه‌ای روحانی سراسر هنر و جامعه مسلمان را در

برگرفته است. خوش‌نویسی زیباست، القای حکمت و معنویت می‌کند و متذکر به اصول بنیادین اسلام است و در یک کلام بارگاه دیدار حضرت دوست و شنیدن کلام اوست. تذهیب نیز از هنرهایی است که به جهت همگامی با فرهنگ اسلامی در بیان ملل تمدن بزرگ اسلامی جایگاهی رفیع یافته است. این روش که خلق نقش و نگار به شیوه‌ای است که عاری از اشکال موجودات جاندار بوده و جلوه‌ای از عناصر درهم تنیده عناصر انتزاعی و تغییر شکل‌یافته طبیعی و فرم‌های هندسی است، در تزئین کتاب الهی (قرآن) به اوج خود رسیده است.

در خاتمه

به این ترتیب، مفاهیم و تعبیری چون فرهنگ، هنر، زندگی، معنا و انسان حلقه‌هایی متداخل و یا به عبارت دیگر، رشته‌هایی درهم تنیده و یک‌پارچه هستند که شناسایی هر یک از آن‌ها منوط به شناخت مفاهیم دیگر است. هیچ‌گاه نمی‌توان هنر را بدون شناخت فرهنگ، بدون آگاهی از مقصدی که از معنا مدنظر است، بدون ملحوظ داشتن انسان و جهان‌بینی او و بدون توجه به فضایی که همه آن‌ها در آن فضا به وحدت می‌رسند، تعریف نمود و به همین ترتیب، تعریف فرهنگ نیز بدون آگاهی از بازه‌های سایر عناصر ممکن نیست. همه این عناصر نیز در فضایی واحد به هم مربوط هستند که آن فضای فکری و جهان‌بینی است. این فضای فکری فضایی کاملاً حقیقی است که به هنر جهت می‌دهد، ارزش‌های فرهنگی را تبیین می‌نماید، انسان را هدایت می‌کند، معانی همه این‌ها را تعریف نموده و وحدتی به نام تمدن، ملت، جامعه و... را به وجود می‌آورد که هنر و فرهنگ بازه‌های هویتی او هستند. ملاحظه می‌شود که هرچه که در این وادی دقیق و عمیق شویم، پیوستگی‌ها و همبستگی‌ها تشدید شده و امکان تفکیک موضوعات و مفاهیم و تعبیر مشکل‌تر می‌گردد. پس اجمالاً می‌پذیریم که هنر و فرهنگ روابط متقابل و مستقیم و مداوم و حتمی بر یک‌دیگر دارند.

یکی از اصلی‌ترین ابزار تقویت تأثیر متقابل فرهنگ و هنر، سامانه‌های اطلاع‌رسانی هستند. این سامانه‌ها با استخدام و به‌کارگیری انواع هنرها می‌توانند زمینه‌ساز تغییرات فرهنگی شوند و در عین حال با معرفی و ترویج ارزش‌های فرهنگی مورد نظر خویش بر ویژگی‌ها و جهت‌گیری‌های هنرهای مختلف تأثیرگذار باشند. در واقع اگر چه که توسعه فن‌آوری اطلاع‌رسانی و تفکر جهانی‌شدن و جهانی‌سازی زمینه‌ساز آشنایی ملل مختلف با فرهنگ‌های متفاوت هستند، اما آنچه که در قالب آثار هنرها ارائه می‌شود، می‌تواند تأثیرات فرهنگی جدی‌تری

داشته باشند که نمونه بارز آن را در رشد مصرف و گرایش به رفاه مادی معاینه توسعه مادی به عنوان ارزش و نشانه‌های توسعه یافتگی می‌توان مشاهده کرد. به تبع رشد این تفکرات زمینه دگرگونی‌های فرهنگی نیز فراهم می‌گردد.

بیتی دو بماند اما، بردند مرا، جانا
جایی که جهان آنجا، بسر مختصرم آمد

پی‌نوشت:

۱. جعفری، محمدتقی، فرهنگ پیرو، فرهنگ پیشرو، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۳.
۲. این تقسیم‌بندی‌ها و تعابیر را در آرای متفکران مختلفی می‌توان مشاهده کرد که البته نمایرات آن‌ها عمدتاً ناشی از تفاوت‌های جهان‌بینی و فرهنگ و سابقه تمدنی متفکر می‌باشد. برای نمونه تعاریفی که متأهبن و سنت‌گرایان (به مفهوم معتقدان به ریشه آسمانی داشتن سنت‌ها) و مدرنیست‌ها و پیروان آن‌ها برای هنر ارائه می‌نمایند، تفاوت‌های اساسی با یکدیگر دارند.
۳. برای مطالعه در منابع تعاریف هنر و مراتب آن رجوع کنید به:

کاپلستون، فدریک، تاریخ فلسفه، ترجمه جلال‌الدین مینوی، حکمت، تهران، رضای الهی، محمود، کلیات فلسفه، بیمه ایران، تهران، ۱۳۷۲، تولستوی، لئون (ترجمه کاوه دهگان)، هنر چیست، امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۳، فروغی، محمدعلی، سیر حکمت در اروپا، زوار، تهران، ۱۳۷۲، نیوتن، اریک (ترجمه پرویز مرزبان)، معنی زیبایی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۷، پاکباز، روبین، دایرةالمعارف هنر، فرهنگ معاصر، تهران، ۱۳۷۸، جعفری، محمدتقی، زیبایی و هنر از دیدگاه اسلام، دفتر مطالعات دینی هنر، تهران، ۱۳۶۹، شریعتی، علی، هنر (مجموعه آثار ۳۲)، چاپخشن، تهران، ۱۳۶۶، رید، هربرت (ترجمه دریابندری، نجف)، معنی هنر، کتاب‌های جیبی، تهران، ۱۳۵۱، نقی‌زاده، محمد، از نیستان به نیستان (ریشه‌های هنر معنوی)، فصل‌نامه هنر، شماره ۴۶، زمستان ۱۳۷۹، همو، ساحت‌های حیات و مراتب هنر، مجله نامه فرهنگ، شماره ۴۲، زمستان ۱۳۸۰.

۴. عابدینی مطلق، کاظم، منشأ پیدایش هنر، مجله نامه فرهنگ، شماره ۵ و ۶، پاییز و زمستان ۱۳۷۰، صص ۱۵۱-۱۴۴.
۵. نقی‌زاده، محمد، «پایداری و وحدت اصول» در پهنه «تمدن اسلامی»، دومین کنگره بین‌المللی جغرافی‌دانان جهان اسلام (گفت‌وگوی درون تمدنی)، (۲۶ - ۲۵ شهریور ۱۳۸۲، تهران)، دانشگاه تربیت معلم، تهران، ۱۳۸۲.
۶. مجموعه مقالات گردهم‌آبی پژوهشی اقتصاد و توسعه هنر (۱۱ - ۱۰ آبان ۱۳۷۹، دانشگاه هنر)، مرکز مطالعات و تحقیقات هنری وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۸۰.

۷. برای مطالعه در وجوه مختلف زیبایی و تمایز آن با زینت و سایر مفاهیمی که ممکن است با مفهوم زیبایی خلط شوند، رجوع کنید به نقی‌زاده، محمد، زیبایی‌شناسی، فرم و فضا (فضای معماری و شهر)، مجموعه مقالات گردهم‌آبی زیبایی‌شناسی کاربردی، (۱۳ اسفند ۱۳۸۰، تهران)، مرکز مطالعات و تحقیقات هنری، وزارت ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۸۱.

۸. توجه کنیم که هر عملی را ادبی است که جمع آن «آداب» است. مثل آداب معاشرت، آداب سفر، آداب آموختن، آداب زیارت و قس علی‌هذا.

۹. رجوع کنید به امین‌زاده، بهناز و دیگران، طرح پژوهشی «کیفیت تجلی توحید در مراکز شهرهای ایرانی»، دانشکده هنرهای زیبا، دانشگاه تهران ۱۳۷۹ و نقی‌زاده، ۱۳۸۲، پیشین (۵).

۱۰. نقی‌زاده، محمد، ریشه‌یابی انگیزه و الگوی هنرمندان در انسان‌های یگانه و آثار آن‌ها، مجله هنر دینی (فصل‌نامه فرهنگی، هنری و ادبی)، شماره ۱۱ و ۱۲، بهار و تابستان ۱۳۸۱.

۱۱. امام علی بن ابیطالب (ع)، (ترجمه عبدالمحمد آینی)، نهج‌البلاغه، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۷۸، صص ۵ - ۵۴.

۱۲. نقی‌زاده، محمد، ویژگی‌ها و مبانی زیبایی در هنر اسلامی ایران، مجله نامه فرهنگستان علوم، (فصل‌نامه فرهنگستان علوم جمهوری اسلامی ایران)، شماره ۲۰، بهار ۱۳۸۲.

